روشنفکری

نوشریعتی و بازگشت به آینده

احسان شریعتی
استاد فلسفه

ما باید درکی از تفکر، آینده و نوشریعتی داشته باشیم. در مورد اینکه ذات تفکر چیست، فلاسفه زیادی به بحث پرداختند؛ منجمله هایدگر. تفکر برای هایدگر یک نوع تذکر است. این یک تعریف از تفکر است. اما همان طور که هایدگر خود تصریح کرده متفکر کسی است که مقابل متفکر بزرگ می‌ایستد و می‌اندیشد و ما باید مقابل هایدگر بایستیم و بیندیشیم. این کاری است که به عنوان مثال مرحوم فردید انجام نداده است. همان طور که مثلا طرفداران پوپر در ایران داشتیم، یک نحله‌ای در ایران پدید آمد به نام طرفداران هایدگر که این نقض غرض بود چون هنوز هایدگر حتی درست ترجمه نشده است.

تفکر آینده به معنای نزدیک آن، متفاوت با تصور مرحوم فردید است که پریروزی یا پس‌فردایی را مدنظر قرار می‌دهد و آینده را خیلی دور می‌بیند، آنچه از درک شریعتی‌وار از زمان یا در تفکر دینی به قول هایدگر می‌آمد، انتظار ظهور قریب‌الوقوع است. یعنی بحث از امکان ظهور و آینده در راه و خطری که عنقریب فرامی‌رسد، است. شریعتی می‌گوید همان طور که ما فکر می‌کنیم باید تاریخ گذشته را بنویسیم، باید تاریخ فردا را بنویسیم که این یک نوع تناقض به نظر می‌رسد. وقتی شریعتی می‌گوید تاریخ آینده را بنویسیم، یعنی ناممکن را ممکن کنیم و آینده را بسازیم. این تفاوت نگاه پیشروی است که روشنفکری شریعتی با بنیادگرایانی دارد که زندگی امروز را در خدمت دیروز می‌خواهند و تاریخ‌زده هستند. منظور از بازگشت شریعتی، بازگشت به سرچشمه‌ها برای آغازی دیگر بود. از این روست که تفکر شریعتی که با اقتضای زمان معاصر که از سرگیری و نوبازسازی باشد، یک نسبتی خواهد داشت. این تا جایی است که ما به میراث شریعتی وفادار باشیم. برای من میراث شریعتی در یک جمله خلاصه می‌شود که زندگی مبارزه با زر و زور و تزویر و به ویژه این آخری است که شریعتی آن را به استحمار ترجمان کرده بود و یک مفهوم‌سازی بدیع ملی-مذهبی از شریعتی بود.

مساله بعدی مفهوم نوشریعتی است. سمپوزیوم به معنای با هم بودن است. ما گفتیم یک بحث درون پارادایمی انجام دهیم. نه به این معنا که با منتقدان گفت‌وگو نکنیم که در جای خود انجام خواهد شد. بلکه منظور این است که در بین طیف کسانی که هم‌افق با شریعتی می‌اندیشند بحث و جدل کنیم و با وجود همه اختلاف‌برداشت‌ها یک میانگینی به جامعه بدهیم که سر چه چیز بحث می‌کنیم. موضوع سمپوزیوم میراث شریعتی به عنوان نقطه عزیمت برای آینده است؛ از سوی ما به عنوان نوشریعتی‌ها. شریعتی باور داشت چیزی به نام ایسم صحیح نیست و به همین دلیل شریعتیسم از نظر او بی‌معناست. خود او هم شریعتیست نبود و نمی‌خواهد از ما که چنین باشیم. وقتی می‌گوییم نوشریعتی، می‌خواهیم ببینیم میراث شریعتی که چکیده آن زر و زور و تزویر است و بدیل آن- عرفان برابری آزادی- چه معنایی دارد. این نوشریعتی به معنای تکرار شریعتی در اکنون نیست. همچنان که نمی‌خواهیم از شریعتی عبور کنیم (نوشریعتی معادل «نه شریعتی» نیست.) نوشریعتی به معنای نئوشریعتی مشابه نئومارکسیستی نیز نیست، زیرا در مورد شریعتی هیچ‌گاه ارتدوکسی حاصل نشد که بشود در آن تجدیدنظر کرد. منظور این است که اکنون و اینجا در مواجهه با شریعتی و میراث فکری او، خود باشیم و خود بیندیشیم و بنا به این تفکر پرسشگری و اعتراض کنیم و پاسخگوی اندیشه و کار خودمان باشیم. بنابراین از اینجا شریعتی می‌شود نوشریعتی و now-shariati که ما باشیم و حرف می‌زنیم!

علوم سیاسی

شریعتی و بازیابی جامعه

جواد کاشی
استاد علوم سیاسی

در تجمع‌های اعتراضی معمولا زمانی که جمعیت تحت فشار قرار می‌گیرد این شعار شنیده می‌شود که «نترسید، نترسید ما همه باهم هستیم» این شعار به این خاطر گفته می‌شود که وقتی هرکس در شرایط مخاطره احساس وحشت می‌کند و احساس می‌کند که موجودیتش در مخاطره قرار گرفته است، این شعار پشتوانه‌ای برای او می‌شود تا وحدت شخصیت خود را حفظ کند و از آن راهی که اختیار کرده؛ عقب ننشیند و بر استرس‌های خود غلبه کند. حضور جامعه، تاریخ و فرهنگ نیز در مخیله فرد حکم همین شعار را در آدمی دارد. وقتی مردم احساس می‌کنند که تاریخ و فرهنگی وجود دارد که می‌توانند به آن رجوع کنند؛ در زندگی شخصی نیز احساس استواری و احساس وحدت شخصیت می‌کنند که در نتیجه زنده بودن افراد وابسته به همین است و این می‌تواند پشتوانه‌ای باشد برای استواری فردی و یک زندگی خلاق. ولی حفظ این دوگانه کار آسانی نیست یعنی اینکه هر انسان هم فردیت خود را حفظ کند و هم مخیله‌اش مملو از میراث، جامعه، فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی باشد. ما به جد در یک مخاطره به محاق رفتن جامعه هستیم. در این شرایط هرگاه بین این دو بحران گرفتار می‌شویم نیازمند رجوع به میراث شریعتی هستیم چراکه ایرانِ دورانِ مدرن اگر نهایتا روزی توانست تجربه‌ای از احیای حیاتِ اجتماعی در مخیله فردی خود داشته باشد، وامدار میراث شریعتی است. بنابراین در شرایط حاضر نیازمند این میراث‌هستیم.

ما در جوامع پیرامونی با یک بحران دیگر نیز مواجهیم. ما از اینکه دنیای مدرن بر ما عارض شده است و جهان امروزی از خود ما نجوشیده، دچار دوگانگی دیگری نیز هستیم و آن دوگانگی غوطه خوردن در میان سنت و جهان جدید است. ما مرتب این دو جهان در نوسانیم. نقدهای کلامی و گفتاری و الگوهای مشروعیت‌سازی تلاش کرده‌اند که این منزلگاه‌ها را برای ما ایجاد کنند.

شریعتی متفکر بزنگاه میان این دو منزلگاه بود. او متفکر رئالی بود. اگر اندیشه شریعتی سه لایه داشته باشد این سه لایه عبارت‌اند از: تجددگرایی، اسلام‌گرایی و شیعی‌گری. بعد از انقلاب؛ نظامی که استقرار پیدا کرد مدعایش این بود که خانه امنی را در درون سنت می‌سازد و ما امروز احساس بیگانگی در خانه خویشتن می‌کنیم درحالی که در دوران پهلوی احساس بیگانگی ما ناشی از سکونت در خانه غیر و جهان مدرن بیگانه بود. امروزه برخلاف آنچه فکر می‌کردیم نه آن دولت و نه آن جامعه عادلانه به دست نیامده‌اند. مردم نه به خود اعتماد دارند و نه بهره‌مند از یک وحدت شخصی برای زندگی خصوصی خود هستند. بستر امروزی جامعه که شریعتی آن را فراخوان می‌کند با بستر جهان سابق فرق دارد. پیش تر اگر سنت بود امروزه ارزش‌های جهان جدید است که دارد ما را فراخوان می‌کند. امروزه به‌جای روایت انقباضی از شریعتی، بستر یک روایت انبساطی برای شریعتی مهیاست. امروز با دکتر شریعتی می‌توانیم امکانی فراهم کنیم برای بازیابی جامعه به منزلگاه هویت فرهنگی تا قادر باشد ما را به منزله یک الگوی زنده برای وجدان‌های عام انسانی عرضه کند.

علوم اجتماعی

شریعتی بی در کجا

مقصود فراستخواه
جامعه‌شناس

طبقه متوسط جدید تیپ شریعتی، تیپ متمایزی در ایران شد. گروه‌های اجتماعی بر این تمایزهای شریعتی مزیت‌هایی برای خود می‌بینند و مزیت‌های رقابتی برای خود جست‌وجو می‌کنند و بدین‌ترتیب منش و کردار و زبان شریعتی برای جامعه مازاد دارد. معناها، تعریف‌ها و کاربردهای زبانی شریعتی برای طیفی از گروه‌ها و ذی‌نفعان و ذی‌ضررهای اجتماعی ارزش راهبردی پیدا می‌کند. این مازاد شریعتی برای میدان زیست اجتماعی ایرانی اهمیت پیدا می‌کند. بحث اصلی من این است که حداقل سه تمایز شریعتی را مطرح کنم: تمایز در مکانی که شریعتی ایستاد و کار کرد؛ تمایز در سیاست اجتماعی که ایستاد و ترویج کرد و تمایز در کنش راهبردی که شریعتی در پیش گرفت. طبقه متوسط جدید در ایران مکان اجتماعی مکینی نداشت، سست‌بنیان بود و به آن صورت مکان نداشت. ناسیونالیسم ایرانی از چند مکان مثل دولت و جبهه و حزب استفاده کرد. گفتمان مذهبی سنتی در مسجد و حوزه بود؛ گفتمان پارتیزانی به مکان‌های خانه تیمی رفت و روشنفکران تیپ صادق هدایت در کافه‌ها و سپس مکان خارج رفتند. گروه ۵۳ نفر در مکان زندان بود. روشنفکر تیپ آل احمد در دانشسرا و کانون نویسندگان و... است. اما غلامحسین صدیقی در مکان مرزی تردد کرد. مجید راهنما و مجید تهرانیان هم به همین ترتیب بین دولت و جامعه تردد کردند. اما شریعتی در کجاست؟ چه تمایزی پدید آورد؟ شریعتی بی در کجا بود (با اقتباس از ادوارد سعید). تمایز مهم دیگر شریعتی این بود که به مکان‌های عمومی روی آورد. مساله مکان عمومی برای شریعتی مهم بود. تا جایی که می‌توانست جانب مکان‌های عمومی را گرفت. از این نظر شریعتی حتی با بازرگان و طالقانی هم تمایز دارد. این تمایز مکانی با شریعتی چه کرد؟ این مکان اجتماعی سبب شد که گفتار شریعتی خصیصه ارتباطی پیدا کند. یعنی عنصر عقلانیت ارتباطی در متن شریعتی را باعث شد. مخاطبان در تالیف متن‌ها شرکت دارند و در مورد شریعتی این اتفاق افتاد. تمایز دوم شریعتی در سیاست اجتماعی بود. نخبگان مختلف سیاست‌های مختلف مثل دولت‌سازی، ملت‌سازی و... را پی گرفتند. مثلا فروغی روشنفکر دولت‌ساز شد. مصدق ملت‌ساز بود و حیات خود را وقف این کردند. شریعتی یک سیاست بیدار اجتماعی را دنبال می‌کند. سیاست او تمایز با سیاست غالب زمانه که نوسازی است دارد؛ با سیاست زندگی که در کاخ جوانان متبلور بود متمایز است. شریعتی متوجه می‌شود سبک زندگی جاری پاسخگوی جامعه نیست. سیاست اجتماعی که وی دنبال می‌کند حامل حساسیت‌های فرهنگی و اخلاقی جدید است. ایشان جزو کسانی است که نخستین حساسیت‌ها را نسبت به این مسائل را دارد. این سبب می‌شود که تیپ روشنفکری قابل مقایسه با تیپ روشنفکری پرشور فرانسوی مثل سارتر و آلبر کامو شود. تمایز سوم شریعتی کنش راهبردی متمایز شریعتی است. در زمان شریعتی، راهبرد انقلاب سیاسی، پارتیزانی، اصلاحات دولتی و اسلامی‌سازی رایج بودند. اما شریعتی کنش راهبردی متمایزی دارد که متکی بر تاکید بر مواردی نظیر این است که دین در جامعه مساله است و در عین حال راه‌حل.

۴۰ سال بعد از شریعتی

سوسن شریعتی:

شریعتی همچون «پروژه» «تفکر» و «افق»

علی غفاری

محسن آزموده

سالن شهید مطهری دانشگاه تربیت مدرس مملو از جمعیت است. در بعضی از سخنرانی‌ها مخاطبان روی زمین و بین صندلی‌ها نشسته‌اند. دو روز از هشت و نیم صبح تا شش بعدازظهر شمار کثیری جمع شده‌اند، تا درباره دکتر علی شریعتی بگویند و بشنوند. چهل سال پس از مرگ او، دانشجویان و استادان، سیاستمداران و روشنفکران، از نسل‌های مختلف. شریعتی هنوز مساله است و هنوز در میدان مناسبات نیرو حضور دارد و با اکنون ما ارتباط دارد. بی‌دلیل نیست که همایش چهلمین سالمرگ او به تعویق می‌افتد. در هشت پنل و دو میزگرد این همایش چهره‌های مختلفی از اصحاب علوم انسانی حضور داشتند، جامعه‌شناس، مورخ، پژوهشگر فلسفه، محقق علوم سیاسی و... درباره وجوه گوناگون آثار و کردار شریعتی بحث شد، درباره اصلاح دینی، دموکراسی‌خواهی، امر اجتماعی، بنیادگرایی، سوسیالیسم و نقدنئولیبرالیسم. غیر از سخنرانان چهره‌های سرشناس دیگر کم نبودند، غیر از سوسن شریعت رضوی، همسر دکتر شریعتی برخی از این نام‌ها عبارتند از: لطف‌الله میثمی، احمد زیدآبادی، کامبیز صمیمی، علیرضا رجایی، اعظم طالقانی، حسین سراج‌زاده و... آنچه می‌خوانید تنها بخش‌هایی از شماری از سخنرانی‌هاست.

تداوم شریعتی

سوسن شریعتی
پژوهشگر تاریخ

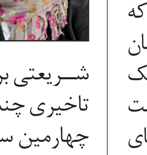

«نویسنده را جز خواننده‌اش هیچ قدرتی نمی‌تواند ساکت کند!»

این سمپوزیوم قرار بود در تیرماه گذشته و به مناسبت چهلمین سالگرد مرگ شریعتی برگزار شود که برگزار نشد. امروز با تاخیری چند ماهه و این‌بار به مناسبت هشتاد و چهارمین سالگرد تولد برگزار می‌شود. بین تولد و مرگ ناگهان شریعتی، ۴۳ سال بیشتر نگذشت و ما ۴۰ سال است که با این متفکر جوان که میانسالگی را ندید، گفت‌وگو را ادامه داده‌ایم؛ گفت‌وگویی که از سال‌های پایانی دهه چهل آغاز شد و تا به امروز هرگز قطع نشده است. دستخوش قبض و بسط شده است، محدود شده است، به حاشیه رانده شده است، موجودیت زیرزمینی پیدا کرده است اما قطع نشده است. برای این ادعا شواهد بسیاری را می‌توان برشمرد: چاپ و تکثیر رسمی و غیررسمی پی در پی آثار او، حضور مدامش بر سردر روزنامه‌ها، نقد و بررسی‌ها و بازخوانی‌های آرای او طی این سال‌ها، بازگشت مدام منتقدین به شریعتی همچون موضوع، چاپ کتاب‌های پژوهشی بسیار حول و حوش اندیشه و زندگی‌اش (حداقل ۶۰۰ عنوان)، آمار بالای پایان‌نامه‌ها، ترجمه گسترده او به زبان‌های عربی و ترکی و... بدل شدنش به موضوع طنز، کالایی شدنش، اسم‌اساسی شدنش... موضع پرقبض و بسط سیاست‌های روز و متولیان قدرت در برابر او... همگی نشان از تداوم یک حضور دارند. شریعتی همچنان حب و بغض ایجاد می‌کند، خشمگین می‌کند، مشکوک می‌کند... برمی‌انگیزاند. اما در همه این احوالاتِ دگرگون، اجتناب‌ناپذیر می‌ماند. او هنوز بدل به نوستالژی نشده است. طی این ۴۰ سال شریعتی در نوسان بوده است میان سوژه‌ای ملی تا موجودیتی ممنوع؛ از شورمند انقلابی تا چهره‌ای آکادمیک؛ از معلم شهادت تا عارف عاشق. هر مواجهه‌ای با او غیرمترقبه بوده است و هنوز می‌تواند ما را سورپرایز کند از همین رو بر سر پروژه و تفکر او هیچ اجماعی نیست. چه وقتی متهم است و چه هنگامی که بخشوده.

چرا چنین تداومی؟ ما عوض نمی‌شویم یا او است که توان این پابه پا آمدن با ما را داشته است؟ به دلیل تفکری که پارادوکسیکال نام گرفته است یا به دلیل پارادوکس‌هایی است که جامعه ما به آن دچار است و شریعتی را شبیه ما کرده است؟ او خود می‌گفت: من دچار تناقض نیستم؛ تناقض در موقعیتی است که ما به آن دچاریم.

تداوم: خصلتی در تفکر-روش

دلیل اصلی بقای شریعتی تشخیص آگاهانه و زیست همزمان بزنگاه‌های تراژیک دوران است؛ دورانی که تخته‌بند زمانه کوتاه نیست. شریعتی همچون تفکر، همچون پروژه و همچون افق، خود را همواره بر سر یکسری تقاطع‌ها تعریف کرده است: تقاطع خویشتن و اجتماع، (وضعیت انسانی و جایگاه اجتماعی)، تقاطع تاریخ و تقویم؛ تقاطع فرهنگ و جامعه، در تقاطع سه زمان: دیروزی که منبع استخراج است اگرچه باید تصفیه شود، امروزی که دچار ناهمزمانی است و فردایی که باید پی افکنده شود و نیازمند ابداع و خلق بدیل تازه‌ای است. بر همین اساس است که هم سراغ خویشتن تاریخی می‌رود که ترکیبی است از مذهب و ملیت و از ضرورت رفرم و اصلاح سخن می‌گوید و هم‌اکنونش را وا می‌کاود، نقد می‌کند و به پرسش می‌گیرد و بر ضرورت چند الگویی کردن مدرنیته موجود تاکید می‌کند. خود می‌گوید: «ایستاده‌ام میان دو دوره و همه رنج‌های متناقض این دو دوره را در خود می‌یابم.» همه تلاش شریعتی حفظ تعادل در میان این موقعیت‌های درهم تنیده و متحرک است. او با شناسایی و تاکید بر تفاوت‌ها در حوزه‌های فرهنگ و تاریخ و تمدن نه‌تنها به دنبال امر ناب و صف‌کشی‌های هویتی و سپاه ساختن از آنها نیست بلکه می‌کوشد از این تفاوت‌ها موقعیت‌های ناظر بسازد. جهانی که تک‌الگویی نیست، متحدالشکل نیست و محکوم به تکه‌پارگی نخواهد بود. روش او در این نوع اندیشه ورزی صرف توامان زمان‌ها/در کنار هم نشاندن منابع معرفتی و فرهنگی متعدد/عبور از مرزهایی که متولیان حوزه‌های گوناگون معرفت تعریف کرده‌اند، نادیده گرفتن اتوریته‌ها و خود را در بیرون از سیستم‌های بسته فکری نشاندن است.

آنچه برای او بدیهی بود و از او متفکری ساخت سراسیمه، امروز برای ما بداهت بیشتری یافته است. چهل سال با او و پس از او، ما و جهان‌مان همچنان درگیر همین بزنگاه‌هاست: تعریف هویت؛ نسبت بوم و جهان؛ عدالت و نسبتش با آزادی، امر سیاسی در دموکراسی‌های بی‌مشارکت. در هیچ دوره‌ای این دوگانه‌ها اینچنین قاطعانه در برابر هم صف نکشیده بوده‌اند و در هیچ زمانی ضرورت برقراری نسبتی جدید میان آنها اینچنین وجه اورژانسی پیدا نکرده است.

شریعتی از نادر متفکرینی است که خیلی زود این دچاربودگی را مفهوم‌سازی کرده است. این تنش هم در فریادهای او در تریبون‌ها مستتر است و هم در زمزمه‌های خلوتش. او می‌خواهد همه‌چیز را از سر گیرد: آزادسازی عدالت از زندان سوسیالیزم دولتی، دموکراسی از زندان سرمایه‌داری و حیثیت‌بخشی به معنا در جهانی افسون‌زدایی شده. این طرح اندازی نه صرفا همچون یک شورشی معترض بلکه بر اساس فهم انضمامی و میدانی دورانی است که تا به امروز تداوم یافته. شریعتی بر این موقعیت اورژانسی آگاه‌ترین است. امروز ما بسط یافتگی همان اورژانسی است که شریعتی به آن انذار داد.

چرا عدم اجماع؟ بی‌تردید خواننده شریعتی نگذاشته است متن او خاموش شود اما طی این چهل سال هر بار متن را بر انگاره خود درآورده است.

بر سر پروژه و تفکر او اجماع نیست چه وقتی متهم است و چه هنگامی که ستایش می‌شود: قدسی‌زدایی از دین کرد یا فربهش ساخت؟ یک انقلابی بود یا مسبب ساخت و ساز نظام برآمده از انقلاب شد؟ بنیادها را دگرگون ساخت یا زمینه از بنیادگرایی شد؟ خویشتنش به کار خویشتن باستانی می‌آمد یا به کار خویشتن اسلامی؟ شیعی یا سنی؟ غرب‌ستیز بود یا غرب‌گرا؟ سیستم فکری متصلب بود یا مجموعه‌ای از دال‌های تهی؟ بر سر این موضوعات نه نظام شاهنشاهی اجماع رسید و نه نظام پس از او. نه متفکر سکولار نه متولیان رسمی دین. مردم نیز هنوز دو به شک‌اند. هم نفرین می‌شنویم و هم آفرین.

پروژه و تفکر شریعتی مفهوم‌سازی و طراحی «نسبت‌های آلترناتیو» میان موقعیت‌های چندگانه‌ای است که دوران ما در سطح جهانی و در سطح ملی به آن دچار است و با چنین ادعایی نقد مدرنیته محقق و تک‌الگویی غرب‌محور، اشکال گوناگون سلطه و سنتی که رخت مذهب بر تن دارد را در دستور کار خود قرار می‌دهد. این گشودن جبهه‌های متعدد اگرچه تداوم شریعتی را تضمین کرده اما او را دستخوش خوانش‌های متضاد نیز کرده است؛ خوانش‌هایی که طی چهل سال اخیر هم به صف‌آرایی‌های نظری غریبی منجر شده و هم تجربیات زیستی- سیاسی و فکری متفاوتی را در پی داشته است: هم در برابر قدرت، هم در برابر غرب، هم در برابر سنت؛ نه‌تنها در ایران که در کشورهایی که آثار او چرخ خورده‌اند. آگاه‌ترین فرد به این موقعیت خود شریعتی است. می‌گوید: «اگرچه مجهول می‌مانم، شادم که مفیدم.» شریعتی مفید بوده است. نسبت‌هایی که با او برقرار شده نه‌تنها اتوپرتره نوعی از روشنفکری بوده که به نوعی اتوتراپی خوددرمانی نیز بوده است. این همنشینی مستدام و رابطه فعال و دموکراتیک با خوانندگان خود او را به یکی از چهره‌های تاثیرگذار در پروسه دموکراسی طی چهار دهه اخیر تبدیل کرده است. پتانسیل موجود در متن او است که امکان مشارکت زنده در متن را فراهم می‌کند. برای خویشتنی که تجربه بدل شدن به شهروند یا به سوژه را از این سوی قدرت به آن سوی جامعه مدنی از سر گذرانده شریعتی همچون آینه عمل کرده است و از اتفاق همین نسبت دموکراتیک با متن، مانع از بدل شدن او به سنتی متصلب شده. شریعتی طی این ۴۰ سال هم دماسنج اجتماعی بوده است. هم دماسنج روشنفکری و هم دماسنج سیاسی. از همین رو میراث او را نمی‌توان محدود و صرفا در پیوند با انقلاب ایران تعریف کرد. او همچنان خالق موقعیت‌ها و تجربیات مدنی و وجود جدیدی در میان مخاطبانش است. اگرچه طی این ۴۰ سال و متاثر از دیسکورهای مسلط زمانه هر بار به سر آمدن عصرش اعلان شد: با پایان عصر ایدئولوژی، با پایان عصر انقلابات، با پایان چپ اما با آغاز هر شبه آغازی، شریعتی بار دیگر برگشته است. بازگشت‌های پی در پی شریعتی یک چیز را مسجل کرده و آن جایگاه بی‌بدیل او است در تاریخ و تحول اندیشه معاصر ما. امروزه روشن است که متفکرینی چون شریعتی را نمی‌توان محدود و زندانی این یا آن پرونده خرد فرهنگی و سیاسی جامعه ایران کرد. او قبل از هر چیز شده است مدلی برای اندیشیدن به خود و دیگری در جهانی که با صف‌کشی‌های جدیدی تعریف می‌شود و این موقعیت محدود به ایران نیست. یک مثال: در شرایطی که ما هنوز درگیر زیادی شیعی بودن شریعتی هستیم آثارش در جهان سنی مذهبِ ترک و عرب دست به دست می‌شود. با او می‌توان به تغییر اندیشید و امیدوار ماند.

نوشریعتی یعنی چه؟

هدف این سمپوزیوم از سرگیری انتقادی متن شریعتی در گفت‌وگو با مسائل دوران است به قصد بازسازی آن تمامیتی که او را همچون تفکر و پروژه تداوم داده است؛ تمامیتی که طی این سال‌ها با وجود تداوم، دستخوش چندپارگی شده و از سرگیری آن ای بسا بتواند امکانی یا پاسخی باشد به مساله و مسائل ما و دوران‌مان. این مهم عمدتا بر عهده کسانی گذاشته شده است که با وجود تنوع در دیدگاه‌ها، تکثر در رویکردها و تجربیات متمایز، طی این سال‌ها در نسبت با این افق فکری اندیشیده‌اند. نه ادعای ساخت و ساز ارتدوکسی‌ای جدید دارد و نه قصد تطبیق دادن او به این یا آن دیسکور مسلط زمانه. غیبت منتقدین شریعتی در این سمینار از همین رو است. شریعتی فرزند زمانه خود بود اما نوعی تفکر و یک نوع افق است که با دوران ما نسبت دارد و از همین رو ضروری است که از سر گرفته شود. ۴۰ سال است که ما به یکدیگر مراجعه می‌کنیم به این امید که زمانه‌ای دیگر ممکن گردد.

ارتباطات

شریعتی امکان و امتناع بازآفرینی منطق و کنش دیالوژیک

هادی خانیکی
استاد ارتباطات

در جامعه‌ای که به سختی با هم حرف می‌زنیم و از مهارت گفت‌وگو برخوردار نیستیم؛ در جامعه‌ای که سوءظن و سوءتفاهم درک بسیاری از مسائل را دشوار کرده و نمی‌توانیم با دیگرانی غیر از خود گفت‌وگو کنیم و حتی متفکران و اندیشمندان زبان به نقد و دشنام و تخطئه دیگری باز می‌کنند و اهل تفکرش از دل خویش غافلند و به درد جامعه کمتر توجه دارند، می‌توان از ثمربخشی آثار علی شریعتی صحبت کرد؟

مولفه‌های گفت‌وگو در تفکر شریعتی از مهم‌ترین موضوعات برای بازخوانی گفتمان او است. اساسا مفهوم گفت‌وگو در فکر و مشی او موضوعیت دارد و اگر گفت‌وگو را از آثارش بگیریم دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. آنهم گفت‌وگو در جهان واقعی و با مخاطب واقعی. شریعتی با دیگری‌های مختلف صحبت می‌کند حتی با تاریخ و خدا صحبت می‌کند و آنها که از نظم رسمی موجود بیرون ایستاده‌اند علاوه بر این کاربرد زبانی که او در گفت‌وگو دارد، یک کاربرد رسمی نیست بلکه به زبانی طنز و با بیانی گشوده صحبت می‌کند و خواننده را در موقعیت ناشنوا قرار نمی‌دهد.

او حتی مکان‌های گفت‌وگوی خود را به درستی انتخاب کرده مثل حسینیه ارشاد، دانشگاه و... به تعبیری او با انتخاب مکان‌های گفت‌وگویش در مرز میان حوزه‌های مختلف می‌ایستد مثلا حسینیه ارشاد نه صرفا سالن سخنرانی است نه دانشگاه و نه خانه مبارزه و همه اینها هست. شریعتی مخاطبش را فرازمانی و فراطبقاتی انتخاب می‌کند برای سرگرمی و دلخوشی گفت‌وگو نمی‌کند بلکه برای آگاهی‌بخشی و تمرکززدایی گفت‌وگو می‌کند. کسی که شریعتی می‌خواند و با او جلو می‌آید اگر چیزی درونش روال پیدا کند قطعا چیز دیگری به او منتقل شده و سرگردان نمی‌ماند یعنی یکباره همه‌چیز برایش از بین نمی‌رود.

گفتمان شریعتی؛ منطق و کنش گفت‌وگویی دارد در عین حال که صف‌بندی ایدئولوژیک در دوره او وجود داشته و وجه غالب نه دیالوگ که مونولوگ بوده است ولی در همان مقطع شریعتی پرسش‌واره‌ها را مدنظر دارد و قایل به گفت‌وگوست هرچند تکیه‌ای نیز بر ایدئولوژی دارد. میراث فکری او تک‌بعدی نیست و قائل به دیالوگ بی‌پایان بین سنت‌های اسلامی، ایرانی، غربی و اندیشه چپ است.

اندیشه و گفتمان شریعتی قدرت همنشینی با سنت‌های فکری متفاوت را دارد و منطق‌های فکری دیگر را مورد خطاب و گفت‌وگو قرار می‌دهد. به تعبیری او؛ سه مفهوم آزادی از لیبرالیسم، برابری از سوسیالیسم و عرفان از صوفی‌گری را به یکدیگر مرتبط می‌کند و میان آنها گفت‌وگو برقرار می‌سازد. امروز نیاز داریم به آفرینش چنین الگویی که رویکردی مبتنی بر گفت‌وگو داشته باشد تا بر سر مسائل مردم و رنج‌های آنها با یکدیگر گفت‌وگو کنیم. شریعتی تلاش می‌کرد قدرت بیشتری به واسطه ارتباط برقرار کردن با جنبه‌های مختلف به گفتمان خود بدهد و ما می‌توانیم امروز از این تجربه استفاده کنیم.

جامعه‌شناسی

شریعتی؛ نیازمند تکمیل، افزودن و کاستن

یوسف اباذری
جامعه‌شناس

یوسف اباذری
...یط حاضر ... می‌شود.

بحث از سنت و مدرنیته در زمانه ما مد شده است درحالی‌که در روزگار شریعتی اصلا باب نبود. در آن زمان بحث رایج جامعه سرمایه‌داری و فرارفتن از آن بود. اما بعد از مد شدن دوگانه سنت- مدرنیته، در سی- چهل سال اخیر در جامعه‌شناسی، فلسفه و سایر علوم انسانی با این کلمات ور می‌رویم و به هیچ جایی نرسیدیم. با اینکه در این زمینه ده‌ها تز و کتاب نوشته و ترجمه شده است، اتفاقا در غرب هم به هیچ‌جا نرسیده‌اند. من نمی‌خواهم از سوسیالیسم دفاع کنم، اما در غرب وقتی شروع کردند به جای جامعه سرمایه‌داری از جامعه غیرسرمایه‌داری بحث کردند، به هیچ‌جا نرسیدند. ما هم که به تقلید از آنها شروع کردیم راجع به سنت و مدرنیته صحبت کردیم، به هیچ جا نرسیدیم. اتفاقا به نظر من باید به واژگان دکتر شریعتی بازگردیم. دکتر شریعتی در این گفتار با زمانه خودش، یعنی با کسانی که دیدگاه انتقادی داشتند، کاملا در سازگاری بود.

۸۴ سال (بعد از تولد شریعتی) و ۴۰ سال (بعد از درگذشت شریعتی) تاریخی است که ما الان با آن مواجه هستیم. وضعیت جهان به مراتب وخیم‌تر و بدتر شده است، فقر بیشتر شده و فاشیسم دم در ایستاده است. درست است که آن زمان استعمار از جمله در الجزایر و لیبی حضور داشت، اما الان تغییر صورت داده و دولت‌های به اصطلاح ملی، خودشان دست به کار شده‌اند و کار استعمار فرانسه و... را انجام می‌دهند. وضعیت پیچیده‌تر شده است، اما شریعتی راهنمای ماست. شریعتی راهنمای ما است که بفهمیم در طول این مدت چه شد و ما چگونه باید بیندیشیم.

شریعتی از تعابیری چون سرمایه‌داری و سوسیالیسم استفاده می‌کرد، اما درباره سوسیالیسم الان باید خیلی صحبت کرد و چندان مشخص نیست، یکی از دلایلی که مشخص نیست، این است که همین طور محکوم شده است، به خصوص در ایران. جناح نئولیبرال در ایران همین طور این واژه را کوبیده و محکوم کرده و آن را به دولتی شدن منتسب کرده‌اند. بنابراین ما باید مجددا راجع به آن بیندیشیم و دکتر شریعتی نیز راهنمای بسیار بزرگی برای این کار است. در دوران شاه دو جریان حضور داشت که به‌طور رسمی فکر می‌کرد. یکی جریان شریعتی و آل‌احمد و نیروهای چپ بود که در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ به راه افتادند و می‌خواستند راهی برای مشکلات ایران پیدا کنند. این باعث شد که یک نیروی منتقدی نیز از بالا به وجود بیاید، تحت عنوان بازگشت به خویش. کاری به این بازگشت به خویشی‌ها ندارم. امثال احسان نراقی، هانری کربن را آوردند، نصر و کسانی دیگر خیلی جاها واژگان (vocabulary) آل احمد و دکتر شریعتی را دزدیدند و فکر کردند حالا که مردم اقبال نشان می‌دهند، باید این تعابیر را بدزدند و حرف بزنند. اتفاقا بعد از انقلاب این واژگان به یک معنایی حاکم شد.

بین کربن و شریعتی مقایسه می‌کنم. از نظر دکتر شریعتی شیعه اصلا به قوم یا مذهب خاصی اطلاق نمی‌شود، هر چند که می‌شود، اما محدود به او نیست. شیعه یعنی کسی که دنبال عدالت و آزادی است. به همین علت است که تهمت‌هایی که به دکتر نصر به شریعتی می‌زد و می‌گفت ایشان طرفدار چه گوارا و... بود، تهمت است. زیرا دکتر شریعتی گمان می‌کرد، کسی که شیعه است به دنبال آزادی و عدالت است و افراد دیگری در جهان بدون اینکه شیعه را بشناسند، زمانی که در راه آزادی و عدالت قدم بر می‌دارند، در واقع به شیعه کمک می‌کنند. دعوا سر این بود. حالا تهمت می‌زنند که ایشان طرفدار چه‌گوارا بوده یا چپی بوده و... غلط نیست. اتفاقا آقای دکتر نصر خوب می‌داند که شریعتی چه می‌گوید. همین الان هم مغلطه می‌کند و کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند، مغلطه می‌کنند. دکتر شریعتی دنبال این بود که شیعه آزادیخواهی حسینی و عدالت علوی. در همه جای جهان اگر افراد به دنبال آزادی و عدالت باشند، در واقع این امر تحقق می‌دهند. من راجع به مفهوم ثار و برداشت شریعتی از تاریخ در کلاس‌هایم صحبت کرده‌ام و این بحث مفصلی است. بنابراین شریعتی از عدالتخواهی و آزادیخواهی در سراسر جهان استقبال می‌کرد.

مارکس می‌گفت پرولتاریا و دکتر شریعتی می‌گفت شیعه. بنابراین گمانش این بود که اگر کسانی در دنیا در راه آزادی و عدالت می‌کوشند، در واقع شیعه هستند و می‌کوشید شیعه را جوری سامان دهد و تفسیر کند و با آن جوری مواجه شود که به معنای جست‌وجوی آزادی و عدالت برای همه جهانیان باشد، نه فقط خود شیعیان. درک این مساله بسیار مهم است.

اینکه اقتباسی که کربن از تاریخ کرده یا خیر، قابل بحث است. اما تاریخ برای شریعتی جایی بود که امیرالمومنین(ع) و سیدالشهدا(ع) شهید شده‌اند، تاریخی که ما از آن خبر داریم. تاریخ ازوتریک (esoteric) پنهان عجیب و غریب دور از چشم شیعیان نبود. تاریخی بود که به روی توده‌ها و مردم باز بود. تاریخی که مردم می‌توانند راجع به آن صحبت کنند، زیرا مردم می‌دانند آزادی و عدالت چیست. نکته جالب برای من این است که بعد از انقلاب گفتمان کربن بود که ادامه پیدا کرد و نه گفتمان شریعتی. ما میراث‌خوار تاریخی هستیم. این میراثی که به ارث بردیم، تاریخی دارد. به قول کنفوسیوس عدالت چیزی است که هر چیزی را به نام خودش می‌کند. با این نگاه تفاوت شریعتی با امثال کربن و فردید مشخص می‌شود. شریعتی دنبال شیعه به معنای آزادیخواهی و عدالتخواهی در سطح جهانی بود، نه آزادیخواهی برای عده خاصی که گویا از رمز و رازی با خبرند. از نظر شریعتی اولیاءالله هر چه دارند با مردم و ناس در میان می‌گذارند.

بحث را از منظر دیگری ادامه می‌دهم و به وضعیت فعلی جهان و منطقه می‌پردازم. میزس یکی از طرفداران نولیبرالیسم کتابی راجع به ناسیونالیسم دارد و در آن می‌گوید ناسیونالیسم غلط است و دولت- ملت (nation-state) وجود ندارد و برای اقوام با زبان‌ها و مذاهب مختلف استقلال قائل است. این را به نحوی آقای قوچانی گفته‌اند، نه با این شکل. گفته که نولیبرالیسم هم طرفدار اقوام است و هم طرفدار ناسیونالیسم. این طور نیست. میزس معتقد است که زمانی که بازار جهانی تشکیل شد، اقوام یا گروه‌های خاص می‌توانند اعلام استقلال کنند. ماجرا فقط گفته میزس نیست، بلکه یک واقعیت است. اسکاتلند یا کاتالونیا چرا می‌خواهند جدا شوند؟ زیرا یک واحد بزرگی به اسم بازار جهانی به وجود آمده است و اسکاتلند و کاتالونیا می‌خواهند جدا شوند. هر جایی که مخالفت قومی وجود دارد می‌خواهد جدا شود. اینجاست که تفاوت شریعتی با کسانی که همین الان وظیفه خود می‌دانند به شریعتی حمله کنند، روشن و مشخص می‌شود، اکیپ قوچانی و نئولیبرال‌های داخلی و... ماجرا این است که با رشد نئولیبرالیسم اقوام نه به شکل ذهنی (subjective) بلکه به شکل عینی میل به جدا شدن دارند. یکی از دلایلی که سوریه به این روز افتاد این بود که دولت برنامه نئولیبرالی را پیاده کرد. این چیزی است که گفته نمی‌شود. در نتیجه گروه‌های متفاوتی که در آن جامعه بودند، میل به جدایی پیدا کردند و جنگ داخلی رخ داد. الان ماجرا در داخل ایران این است. یعنی مساله سر چیز ذهنی نیست که من با تبلیغات و حرف و... بگویم. زمانی که سیاست‌های نئولیبرالی انجام می‌شود، اقوام به این فکر می‌افتند که یک واحد بزرگ‌تر و امن‌تری به اسم بازار جهانی وجود دارد و بهتر است ما به عنوان یک قوم جدا شویم و به این بازار جهانی بپیوندیم. این کاری است که اقلیم کردستان کرد. من این را به نقل از منتقدان کرد می‌گویم، دکتر عباس ولی خودش کرد است اما اتهامی که به دولت اقلیم کردستان می‌زند این است که شما کردستان را «دوبیئیزه» (dubization) کرده‌اید. یعنی کردستان مثل دوبی شده است، یعنی سرمایه مالی می‌آید و با ساختن «مال» و تشویق سرمایه مالی باعث شود که توده‌های مردم کوچ کنند. این اتهامی است که دکتر عباس ولی کرد به اقلیم کردستان می‌زند. این ماجرایی است که سیاست نئولیبرالی همه جا انجام می‌دهد. بنابراین مساله ۱ درصد و ۹۹ درصد جهانی است. وضعیت ما نسبت به زمان دکتر شریعتی پیچیده‌تر شده و ما باید شریعتی را بسط دهیم و به همین خاطر است که از نوشریعتی صحبت می‌شود. آن زمان یک کشور فرانسه و یک الجزایر وجود داشت. اما مساله الان این است که هیات حاکمه فرانسه و هیات حاکمه الجزایر یکی شده‌اند. آن تقسیم‌بندی قبلی که میان استعمار و مستعمره‌ها بر هم خورده است، الان در کشورهای جهان سوم اقلیتی وجود دارند که منافع‌شان در گروی بازار جهانی است. به همین دلیل است که با جهانی به مراتب پیچیده‌تر از زمان دکتر شریعتی مواجه هستیم. اگر بناست بیندیشیم به شریعتی باید فکر کنیم که چه می‌توانیم بکنیم.

البته همه کارها را فقط با دکتر شریعتی نمی‌توانیم انجام دهیم. جهان تغییر کرده و جلو رفته و خود دکتر شریعتی نیز نیازمند تکمیل و افزودن و کاستن است و باید انتقاد به او نیز داشته باشیم. اما چیزی که او می‌گفت در جای خودش هست: مردم! مردم باید سرنوشت خودشان را به دست بگیرند و تصمیم بگیرند و به طرف عدالت و آزادی بروند. جریانی که در خاورمیانه رخ داد این بود که عده‌ای در مصر گفتند که آیا دشمن بیرونی یعنی امریکا و امپریالیسم مهم است یا دشمن درونی مثلا رژیم مبارک؟ این دعوا ادامه پیدا کرد و در ادامه گروهی مثل القاعده به وجود آمد که قصدشان ضربه زدن به دشمن دور یعنی امریکا بود. بعد از اینکه یازده سپتامبر رخ داد، غربی‌ها که بیکار ننشستند و فکر کردند. کاری که بوش در منطقه کرد این بود که درگیری را از داخل کشورهای اروپایی به خاورمیانه منتقل کنند. من طرفدار تئوری توطئه نیستم، اما مهم‌ترین چیزی که از این ماجرا بعد از حمله بوش‌زاده شد، جنگ میان شیعه و سنی بود. جنگ میان شیعه و سنی چیزی است که غربی‌ها به دنبالش هستند. بنابراین ما درست باید از این جنگ اجتناب کنیم، آن هم مفهومش این است که به قول شریعتی شیعه همانقدر که به فقرا و محرومان شیعه اهمیت می‌دهد، به محرومان هر قوم دیگری هم اهمیت می‌دهد. بنابراین الان وظیفه من شیعه این نیست که در منطقه با سنی‌ها بجنگم، جنگی که اروپا و امریکا به‌شدت آن را دامن می‌زنند، زیرا این عملیات امثال داعش را در غرب قطع کنند و به خود خاورمیانه منتقل کنند و اسراییل به‌شدت از این قضیه منتفع خواهد شد. مساله سر این است که راه‌حل شریعتی این است که من باید به محرومان همه اقوام کمک کنم. من باید در جهت اجرای عدالت و آزادی برای همه محرومان این منطقه اعم از سنی، ایزدی، مسیحی و هر کس دیگری اقدام کنم. در این صورت است که شیعه برنده است، وگرنه این سناریویی که در اثر وقایع ساخته شد که گویا شیعه و سنی باید با هم بجنگند، خواست شریعتی نیست. این، نوع جهان‌بینی شریعتی نیست. این چیزی است که عربستان سعودی و اسراییل و امریکا به دنبال آن هستند و ما باید از آن اجتناب کنیم. منتها لازمه این اجتناب کردن این است که من به خاورمیانه به خاک و خون کشیده شده به عنوان منبع سرمایه‌گذاری نگاه نکنم، نگاهی که نئولیبرال‌ها دارند. سوریه و عراق نیازمند دید شریعتی‌وار یعنی آزادی و عدالت است، نه محلی برای سرمایه‌گذاری. این سخنان خلاصه بود و می‌توان آنها را بسط و گسترش داد. شریعتی در دوران جدید مظلوم‌تر شده است، زیرا دیسکورس نصر و کربن و امثال اینها باب شد و شریعتی را به کنج راند و این محل اندیشه و تفکر بسیاری است. من قصد تهمت زدن به کسی را ندارم و می‌دانم کسانی هستند که دنبال اینها هستند و برای‌شان احترام قائلم و با ایشان دوستم. مساله بر سر انتقاد یا تذکر این نکته است که میان افرادی مثل شریعتی و کربن تفاوت بسیار زیاد است و ما باید سر این تفاوت‌ها صحبت کنیم و بیندیشیم و راه چاره پیدا کنیم، زیرا وضعیت جهان بسیار دهشتناک است. فاشیسم دم در ایستاده است. ایرانشهرگرایی و... فاشیسم است. فاشیسم در امریکا به شکل تانک بیرون می‌زند و در لهستان دو- سه هفته پیش صد هزار فاشیست بیرون ریختند. در داخل ایران هم در ماجرای ایرانشهری خود را نشان می‌دهد و جالب است که در هیات حاکمه هم وجود دارد. مساله انکار گذشته نیست، مساله معنایی است که این گذشته برای من می‌یابد. من چه معنایی به آن می‌دهم. اینجاست که شریعتی به کار ما می‌آید. امیدوارم این حرف‌ها اگر از روی حقیقت است، مورد توجه قرار گیرد.

اقتصاد

آزادی، برابری، عرفان

حسین راغفر
استاد اقتصاد

از نظر شریعتی زندگی سراسر مبارزه است و این مبارزه از استثمار انسان از انسان آغاز می‌شود. ثروت‌اندوزی و سرمایه‌داری استثمار را می‌آفریند. خشمی در آموزه‌های او نسبت به مظالمی که بر انسان‌های مظلوم روا داشته شده وجود دارد. می‌کوشد انسان‌ها را به کارسازان جهان خود بدل کند. اما اغلب مردم قربانی نظام‌های خودکامه و سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی هستند. دولت‌های خودکامه و اصحاب قدرت و ثروت دوست ندارند که فرودستان سخن از آزادی و برابری کنند و توزیع نابرابر دارایی‌ها را مورد پرسش قرار دهند و خواهان شرکت در فرآیند سیاسی شوند. شریعتی کوشید تا با آگاهی‌بخشی به ویژه به طبقات میانی جامعه آنها را قادر کند جهانی را کشف کنند که متعلق به خود آنهاست نه متعلق به طبقه مسلط. او متاثر از جریان‌های گوناگونی است اما مهم‌ترین آنها خاندان اهل بیت(ع) به ویژه امام علی (ع) هستند. از دیگر شخصیت‌های موثر بر شریعتی ابوذر است. ابوذر برای شریعتی نماد مبارزه با استضعاف است؛ لذا ابوذر با ثروت‌اندوزی که ریشه همه استضعاف‌هاست می‌جنگد. شریعتی سرمایه‌داری ایرانی را نوعی بورژوازی اروپایی قرن هجدهمی تصویر می‌کند که البته هیچ گونه نسبتی هم به آن ندارد چون بازار امروزی متکی بر سرمایه‌داری وابسته است. شریعتی را می‌توان با سه‌گانه‌هایش شناخت؛ زر و زور و تزویر و با سه ویژگی معرفی کرد: آزادی، برابری، عرفان.

فلسفه

قرار نیست شریعتی تکرار شود

رضا داوری اردکانی
استاد فلسفه

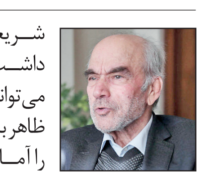

شریعتی علاوه بر فضایلی که داشت خطیب ماهری بود و می‌توانست با مقدماتی که در ظاهر با بحث ارتباطی نداشت فضا را آماده کند. من اما سخنور نیستم. ما [من و شریعتی] با هم در یک وادی نبودیم، اما روابط بسیار صمیمانه‌ای داشتیم. ایشان به من لطف داشتند و من هم به ایشان ارادت و احترام داشتم. دکتر شریعتی صاحب تفکر بود؛ به بیان دیگر دکتر شریعتی درد داشت. علم مهم است اما آنچه حرکت ایجاد می‌کند، درد است. ما این را ندیده می‌گیریم. هر کس چند لحظه با شریعتی دمخور می‌شد این درد را احس می‌کرد. حتی در پشت شوخی‌ها و طنزها و ظرافت‌ها و شیرین‌زبانی‌ها. به نظرم این زمان، زمان توسعه‌نیافتگی است. توسعه‌نیافتگی بیرون بودن از زمان تاریخ است. زمان توسعه‌نیافتگی زمان بی‌فکری است؛ زمان غیاب خرد است. در یک کلمه، زمان توقف مدرنیته است. توسعه‌نیافتگی قبل از مدرنیته نیست. خواجه نصیرالدین طوسی توسعه‌نیافته نبوده است؛ متعلق به تاریخ زمان دیگری بوده است. توسعه‌نیافتگی زمانی است که تجدد در آن توقف پیدا کرده است. وقتی تجدد متوقف شده از آینده صحبت کردن مشکل است. در تاریخ گذشته، متفکران همیشه نشانه‌های آینده بودند؛ آینده‌ساز نبودند! آینده‌ای که ساخته می‌شود صرفا متعلق به مدرنیته است. به من انتقاد می‌کنند تو منتقد تجدد هستی و از توسعه دفاع می‌کنی! من از توسعه دفاع نمی‌کنم بلکه از درد توسعه‌نیافتگی می‌نالم. برای خروج از این وضع باید رو به آینده داشت. یکی از بلایای این توسعه‌نیافتگی میان‌مایگی است. می‌گویند شریعتی ضد خرد است! یا به من می‌گویند چرا از ابوذر می‌گویی! این میان‌مایگی است. سخن گفتن بر حسب مشهورات است! فیلسوفان کتاب می‌نویسند چون بر اساس عقل مشترک فکر نمی‌کنند. مردم به عقل مشترک نیاز دارند و بر اساس آن زندگی می‌کنند. اما تفکر را نباید با عقل مشترک و مشهورات سنجید. آینده‌ای که ما با آن مواجه می‌شویم در درون تجدد است. اگر بخواهیم از توسعه‌نیافتگی خارج شویم، در عالم تجدد داریم فکر می‌کنیم. اگر به فکر آینده‌ای هستیم که ورای فکر مدرن است، آن حرف دیگری است. ما به شریعتی نیاز داشتیم و البته استقبال هم از فکر و اندیشه شریعتی شده است. یکی از نشانه‌های استقبال این است که شریعتی با شاعرانه نوشتنش و گزین‌گویی گفتن پایدار شده است. خانواده شریعتی خودشان بودند. احسان شریعتی ۱۵ سالش بود که از ایران رفته است. به ایشان پیغام دادم که البته این پیغام به دست ایشان نرسید؛ گفتم به ایشان سلام برسانید و بگویید ان‌شاءالله در سال‌های آینده دکتر احسان شریعتی خواهید بود؛ نه احسان دکتر شریعتی. شریعتی بیهوده شریعتی نشده است. حرف‌هایی که او در تاریخ زده است را باید یک بار دیگر مورد تفکر قرار داد. شریعتی تتبع کرده است؛ حرف بی‌مدرک نزده، ولی غرض او تتبع تاریخی نبوده است. بلکه او حرف و نگاه دیگری به اسلام و تاریخ اسلام داشته که عرضه کرده است. یکی از نشانه‌های تفکر این است که می‌ماند. این را بدانید که هیچ چیز سطحی دوام ندارد. اگر چیزی ماندگار شد، بدانید که عمق و اهمیت داشت و در جایی رسوخ کرده است و تفکر شریعتی چنین است. شریعتی کسی است که در تاریخ و فکر معاصر ما پایدار و زنده است. امروز نام شریعتی هست، کتاب‌های او هست و خوانده می‌شود. اما قرار نیست شریعتی تکرار شود.

جامعه‌شناسی

شریعتی و امر اجتماعی

محمدامین قانعی‌راد
جامعه‌شناس

شریعتی برای بسیاری از ما نقش پدر فکری دارد. به این دلیل که پیش او تلمذ کردیم و خواندیم و از او اندیشیدن و نگاه نقادانه و عمق فکری را برحسب ظرفیت زمانی سعی کردیم بیاموزیم. شریعتی شاید جزو نخستین روشنفکرانی باشد که اندیشید. او با یک نگاه ترکیبی و نوآورانه به میراث فکری ایران و اسلام و جریان‌های فکری جهان پرداخت و توانست سنتزهای بسیار قابل توجهی در زمینه‌های مختلف عرضه کند. با این حال در رابطه پدر و پسر همیشه میزانی از عصیان هست و شریعتی هم این انتظار را از فرزندان خود نه فقط فرزندان بیولوژیک، بلکه فرزندان فکری نیز دارد که گفت‌وگوی نقادانه‌ای را با او پیش ببرند. بحث من امر اجتماعی است؛ شریعتی در الگویی که ارایه داد تا نصف کار به امر اجتماعی توجه کرد و البته تاحدی نیز از امر اجتماعی غفلت ورزید. اگر نوشریعتی بخواهد تحولی رقم زند باید بیشتر به امر اجتماعی توجه کند. منظور از امر اجتماعی روابط و مناسبات اجتماعی بالفعلی است که زندگی دسته‌جمعی ما را شکل می‌دهد. شرایط کنونی ما هم تا حدود زیادی استقرار در امر اجتماعی را می‌طلبد. نظر من این است که هم انقلابیون (طرفداران انقلاب اسلامی) و هم اپوزیسیون، امر اجتماعی را معلق کردند و به عبارتی خود این دو گروه معلق هستند و روی امر اجتماعی مستقر نشدند. از نظر من شریعتی در مرحله‌ای که می‌خواهد آسیب‌شناسی انقلابی کند و توضیح دهد چرا انقلاب لازم است به امر اجتماعی توجه می‌کند. اما در مرحله‌ای که می‌خواهد استراتژی تغییر را برای جامعه بگوید، به امر اجتماعی توجه ندارد و استراتژی تغییر را در حوزه انسان‌شناختی جست‌وجو می‌کند؛ به عبارتی شریعتی مساله را جامعه‌شناختی می‌بیند، اما هنگام راه‌حل به انسان‌ها توجه دارد. جامعه‌شناسی به انسان کمک می‌کند از خودبیگانگی را بشناسد؛ زندان‌های انسان را به انسان نشان می‌دهد و حتی می‌گوید کجاها مقابل این زندان‌ها مقاومت می‌شود. جامعه‌شناسی اما نمی‌تواند راه آزادی را به شما نشان دهد. از نظر شریعتی جامعه‌شناسی بیان راه‌حل نیست؛ بلکه فقط به شما می‌گوید که مساله چیست. این نگاه ۵۰ درصدی شریعتی به امر اجتماعی است. زمانی شریعتی به امر اجتماعی توجه می‌کند که می‌خواهد بگوید امر اجتماعی بد است و شما را از خود بیگانه می‌کند. اما موقع راه‌حل از انقلاب فکری و جوهری در جان ما سخن می‌گوید؛ راه‌حل‌ها بیش از آنکه جامعه‌شناختی باشد، انسان‌شناختی، عرفانی، وجودی و... است؛ بازگشت به انسان و مفاهیمی مثل این را مطرح می‌کند. این تعارض، تعارض بین مشکلات و راه‌حل‌ها، مسائلی است که ما باید در نوشریعتی از آن احتراز کنیم. باید بتوانیم نسبت به امر اجتماعی یک حس مراقبت پیدا کنیم؛ به این معنا که بگوییم چیزی داریم، باید مواظب آن باشیم و آن را بهبود ببخشیم. نسبت ما با امر اجتماعی باید نسبت مسوولیت باشد. در حالی که آن نگرش انقلاب ذهنی، مرادف فروپاشی است و از صفر شروع کردن و این تجربه‌ای است که جامعه ما اغلب داشته است.

انسان‌شناسی

الگوی اجتماعی شریعتی

سارا شریعتی
استاد انسان‌شناسی

مقصودم از الگوی اجتماعی اصلاح دینی در عنوان بحث، این است که در میان پروژه‌های متفاوت و متکثری که در ذیل روشنفکری دینی مطرح می‌شود، الگوی شریعتی است که می‌توان آن را الگوی اجتماعی نامگذاری کرد که البته الگوی اجتماعی که در متن پروژه رفرماسیون و اصلاح دینی قرار دارد. بنیادگرایی هم یک مساله است و هم پاسخی به یک مساله. درست است که بنیادگرایی یک مساله است، اما به نیازهای مشخصی هم پاسخ گفته است. ظهور و رشد و بقای بنیادگرایی را باید تحلیل کنیم. تاکید من بر این است که بنیادگرایی کارکردهای بخصوصی دارد و به همین دلیل است که هر بار سرکوب می‌شود، خود را بازسازی می‌کند. باید بتوانیم خود کارکردهای آن را عهده‌دار شویم. بدیل پدیده بنیادگرایی هم لزوما بدیلی گفتمانی نمی‌تواند باشد، بلکه باید یک بدیل اجتماعی باشد چراکه خود بنیادگرایی در یک بستر اجتماعی رشد کرده است. پرسش این است که تفاوت بنیادگرایی با ارتجاع مذهبی دیروز چیست؟ تفاوت این است که بنیادگرایی یک ملغمه است؛ هم جریانی است که راست است و هم از دیسکور چپ استفاده می‌کند؛ هم سنتی است و هم می‌گویند نهادهای سنتی دین را دور می‌زند؛ گاه به ادبیات محرومان تکیه می‌کند، از طرفی لحن دیگری‌استیز آن کاملا با راست افراطی همصداست. بنابراین یک پدیده نوظهور است و ریشه‌های آن را الزاما در آموزه‌های عبدالوهاب و ابن‌تیمیه نمی‌توان جست؛ اگرچه آن ریشه‌ها ما را راهنمایی می‌کنند.

تصویر اسلام قرن بیستم، چهره‌ای کاملا سیاسی و مبارزاتی و در حال جنگ با استبدادهای داخلی و استعمار خارجی است. برخی گفتند اسلام قرن بیستم رنسانس اسلام است و برخی از روشنفکری در اسلام صحبت کردند. اما اسلام در قرن بیست و یکم با چهره القاعده، داعش، بوکوحرام و طالبان بازنمایی می‌شود. تصویر اسلام در قرن بیست و یکم، یک اسلام خشونت‌گرا، هویت‌گرا و نص‌گرا است.

بنیادگرایی دینی کارکردی داشت که روشنفکری دینی نتوانست آن کارکرد را داشته باشد؛ کارکرد مساله اجتماعی و پیوند با مسائل اجتماعی و مساله مردم است و این برگ برنده بنیادگرایی بود و به همین دلیل بنیادگرایی با پوپولیسم پیوند خورد. در نتیجه در وضعیتی که جریان اصلاح دینی در کشورهای اسلامی و کشور ما روز به روز به سمت نخبه‌گرایی و تخصصی شدن بحث‌ها می‌رفت و چهره روشنفکر پابلیک افول پیدا کرد و روشنفکران به آکادمیسین بدل شدند و حلقه واسط با جامعه از بین رفت، این بنیادگرایی دینی بود که این خلأ را پر کرد و امتیاز بیشتری پیدا کرد و ما دیدیم که بعد از انقلاب در ایران انواع پارادایم‌های جدید به وجود آمد (معرفت‌شناسی، وجودشناسی، هرمونتیک، پست‌مدرنیسم) و... که گرایش اصلاح دینی را به سمت خود کشیدند و روز به روز الگوی اجتماعی اصلاح دینی افت کرد.

ادامه از صفحه ۷

روشنفکر اورجینال

البته اصالت، نافی نقد نیست. اما نقدی که معطوف به آرای شریعتی باشد نه احوال ما. شریعتی را می‌شود نقد کرد بدون اینکه همه ناکامی‌ها و ناروایی‌های امروزمان را به گردن او بیندازیم. باور کنیم که به قول هربرت مارکوزه «تاریخ، شرکت بیمه نیست»؛ اینطور نیست که اگر امروز متفکری برای مشکلات جامعه راه‌حلی ارایه می‌دهد پیامدها و تبعات احتمالی ۴۰ سال بعد را هم باید به پای او نوشت.

در عین حال سخنان و نوشته‌های او را اکسیر بحران‌های امروزی دانستن جز اینکه گرهی بر گره‌های مان بیفزاید نتیجه دیگری نخواهد داشت و از همه تلخ‌تر اینکه در میانه این هیاهو، این شریعتی است که بیش از هر زمان دیگری در میان ما مهجور مانده است. افکار شریعتی در میان غوغای مریدان شیفته و مخالفان پر کینه و تنفر او، بزرگ‌ترین گمشده این میدان است. در این غوغا آنچه مورد غفلت قرار می‌گیرد، آموزه‌های ناب معلمی است که گاهی به نظر می‌رسد برای امروزمان هم حرف‌هایی برای گفتن دارد.